

تاریخ وصول: ۸۷/۲/۱۴

تاریخ تأیید: ۸۷/۵/۲

## سیاست خارجی و بحران‌های داخلی

### حکومت محمدرضا پهلوی

علیرضا علی صوفی\*

پیوند با متغیرهای بین‌المللی و تأثیرگذار بر وقایع ایران تبیین گردد. بنابراین، در مجموع بحران‌های حکومت شاه به چهار بخش تقسیم شده‌است که عبارت‌اند از:

۱. بحران مشروعیت سیاسی (وجاهت سیاسی)؛

۲. بحران مشروعیت مذهبی (وجاهت مذهبی)؛

۳. بحران مشروعیت اقتصادی (وجاهت اقتصادی)؛

۴. بحران مشروعیت بین‌المللی (وجاهت بین‌المللی)؛

لذا، از آنجایی که تفکیک این بحران‌ها در سرنوشت نهایی حکومت شاه از هم ممکن نیست و عامل خارجی نیز در پیدایش و تشدید این بحران‌ها نقش عمده‌ای داشته‌است و نیز به‌منظور نتیجه‌گیری نهایی از بحث، رویدادها تا آستانه انقلاب دنبال شده‌است تا هم زمینه‌های شکل‌گیری قیام پانزده خرداد شناخته شود و هم تأثیر مستقیمی که این قیام بر رویدادهای بعدی، به‌ویژه انقلاب ۱۳۵۷ گذاشته‌است آشکار گردد.

\*عضو هیئت علمی گروه تاریخ دانشگاه پیام نور.  
نشانی اینترنتی: ar.soufi@yahoo.com

**چکیده:** پیوستگی تحولات ایران با رویدادهای جهانی و بازیگران اصلی صحنه بین‌المللی در تاریخ معاصر، به‌قدری گسترده‌است که بی‌توجهی و نادیده گرفتن آن، شناخت دقیق و درک صحیح از اتفاقات گوناگون سیاسی و اقتصادی و اجتماعی را غیرممکن می‌سازد. از این رو، آنچه رویدادهای دوران محمدرضا شاه را در ارتباط گسترده و پیچیده‌تری با نظام بین‌المللی قرار می‌دهد، جنگ سردی است که میان دو جهان کمونیسم و سرمایه‌داری حاکم شده بود و کشور ایران نیز در کانون این منازعات بین‌المللی قرار داشت. لذا رویدادهایی از جمله بحران تخلیه ایران در پایان جنگ جهانی دوم، ملی شدن صنعت نفت و متعاقب آن کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و قیام پانزده خرداد ۱۳۴۲ و در نهایت پیروزی انقلاب اسلامی ۱۳۵۷ را نمی‌توان جدا از سیاست‌های بین‌المللی و گرایش‌های سیاست خارجی ایران مورد تجزیه و تحلیل قرار داد. از این رو، در این مقاله سعی شده‌است رویدادهای داخلی ایران - که به‌مثابه حلقه‌های زنجیر به هم مرتبط و متصل هستند - در

واقعیت‌های سیاسی در دوره قاجاریه و پهلوی چنین می‌نماید که تضاد منافع روسیه و انگلستان در ایران تأمین‌کننده استقلال نسبی این کشور شده‌بود. بر این اساس، هرگاه روس و انگلیس در خصوص ایران با یکدیگر به توافق می‌رسیدند، استقلالش را در معرض مخاطره قرار می‌دادند و به قولی:

«سازش روس و انگلیس معادل با محو استقلال ایران و برقراری حاکمیت انگلیس و روس در این کشور بود» (ایرانسکی و پاولویچ، ۱۳۷۵: ۸۶).

اما زمانی‌که این دو دولت تضاد منافع پیدا می‌کردند هویت سیاسی و ارضی ایران تا حدودی حفظ می‌شد. نمونه‌هایی را می‌توان در هر دو زمینه نشان داد، از جمله در توافق ۱۹۰۷ و ۱۹۱۵ بود که بر اساس قرارداد اول، ایران به مناطق نفوذ روسیه و انگلستان تقسیم شد و در قرارداد دوم، دولت‌های مذکور در جنگ جهانی اول عملاً به اشغال مناطق شمالی و جنوبی کشور مبادرت ورزیدند.

اما آنچه پس از مدتی به کمک استقلال ایران آمد بروز اختلاف مجددی بود که با انقلاب کمونیستی ۱۹۱۷ روسیه تشدید یافت؛ زیرا اختلاف اساسی با مبانی نظام سرمایه‌داری ایجاد کرد. پیدایش این تضاد ایران را از پرتگاه سقوط رها ساخت. ملک‌الشعراى بهار وضعیت مذکور را به طرز ظریفی وصف کرده، می‌نویسد:

«دو دشمن از دو سو ریسمانی به گلوی کسی انداختند که او را خفه کنند. هرکدام یک سر ریسمان را گرفته، می‌کشیدند و آن بدبخت در میان تقلا می‌کرد، آن‌گاه یکی از آن دو خصم یک سر ریسمان را رها کرد و گفت ای بیچاره من با تو برادرم و مرد بدبخت (ایران) نجات یافت. آن مرد که ریسمان گلوی ما را رها کرده نین است» (شمیم، ۱۳۷۴: ۵۶۸).

کشورهای روسیه و انگلستان در قراردادهایی نظیر توافق ۱۹۰۷ م / ۱۳۲۵ق و پیمان سه‌جانبه ۲۹ ژانویه

کلیدواژه: مشروعیت، دیپلماسی، توازن سیاسی، دیکتاتوری، استبداد شخصی، جنگ سرد، بحران، حاکمیت ملی، منافع ملی، موازنه مثبت، موازنه منفی.

## پیش‌درآمد

میراث دیپلماسی مبتنی بر استفاده از رقابت قدرت‌های برتر و نیروی سوم:

دوره قاجاریه از نظر ورود ایران به عرصه روابط دیپلماتی و جهانی نقطه عطفی به شمار می‌آید. در این دوران کشورهای توسعه‌طلب و مقتدر اروپایی از قبیل روسیه، انگلستان و فرانسه، هرکدام به منظوری در صدد یافتن جای پای در ساختار سیاسی و اقتصادی ایران بودند.

انحطاط جامعه ایران در ابعاد مختلف، به‌خصوص فساد حکومتی و همچنین فقدان تجربیات دیپلماتی، این کشور را در قبال فزون‌طلبی‌های قدرتمندان اروپایی به موضعی انفعالی کشانده‌بود. از این پس تلاش عمده نخبگان سیاسی معطوف به حفظ استقلال ایران بود.

تضاد منافع دولت‌های توسعه‌طلب روسیه و انگلستان در ایران وضع خاصی را به وجود آورده بود که کشور ما علی‌رغم ضعف‌های درونی و ساختاری، مستعمره کامل نشد، اما این استقلال نیم‌بند به بهای از دست رفتن قسمت‌هایی از اراضی ایران و تحمیل قراردادهای ننگین سیاسی و اقتصادی تأمین شد. دیپلماسی نوپای ایران در چالش با دو دولت استعماری انگلیس و روسیه، معطل و سرگردان، راهکارهای لازم را می‌جست و از طریق آزمون و خطا تجربیات دیپلماتی کسب می‌کرد و سرانجام به این نتیجه دست یافت که می‌توان با تکیه بر یکی از این دو قدرت، مطامع استعماری دیگری را در ایران سد نمود.

صدد برآمد پای دولت ثالثی را به میان آورد. دعوت از ژنرال گاردان فرانسوی به جهت مقابله نظامی با روس به همین منظور صورت پذیرفت که پای فرانسه را به میان بکشد. این سیاست، دولت‌های روسیه و انگلستان را با یکدیگر متحد می‌ساخت؛ از طرفی دولت سوم نیز در وهله اول حاضر نبود به قیمت نزاع با این دولت‌ها وارد معادلات سیاسی ایران شود، اما دیپلماسی ایران همچنان مجدانه می‌کوشید تا پای قدرت سومی را به میان آورد. از سال ۱۸۵۰ به بعد نخبگان سیاسی ایران کشور آمریکا را برای این هدف مناسب تشخیص دادند زیرا از لحاظ فاصله جغرافیایی و امکانات سرمایه‌ای موجبات اطمینان بیشتری را در مقایسه با دیگر کشورها برای ایران فراهم می‌نمود. اما مقابله دولت‌های روس و انگلیس با ورود دولت ثالث به ایران و خط مشی ایالات متحده - که مداوماً روی اصل عدم مداخله اصرار می‌ورزید - موجبات شکست این سیاست را فراهم ساخت (فرمانفرمایان، ۲۵۳۵: ۳۸-۳۹).

ولی تلاش‌های دیپلماتی ایران از تعقیب این سیاست بازماند. دعوت از مورگان شوستر امریکایی که توسط مجلس دوم مشروطه نوپا صورت گرفت همین منظور را دنبال می‌کرد. یک‌بار دیگر این سیاست دولت‌های روسیه و انگلستان را در مقابله با ورود دولت سوم به صحنه سیاسی و اقتصادی ایران متحد ساخت:

در نوامبر سال ۱۹۱۱م/ ۱۳۳۰ق دولت تزاری با موافقت انگلستان به ایران اولتیماتوم داد که شوستر را برکنار سازد.

۱. بر اساس این قرارداد سه‌جانبه که بین دولت‌های اشغالگر شوروی و انگلستان با دولت فروغی در ایران منعقد گردید، دولت‌های مذکور متعهد شدند پس از خاتمه جنگ جهانی دوم کشور ایران را در مدتی کمتر از شش ماه تخلیه کنند و خسارات وارده را جبران نمایند، اما دولت شوروی از تعهد به قرارداد مذکور خودداری ورزید.

۱۹۴۲/ بهمن ۱۳۲۰<sup>۱</sup> مواردی گنجانده بودند که در ظاهر عجیب به نظر می‌آید، زیرا استقلال و تمامیت ارضی ایران را مورد تأکید قرار داده بودند. با اندکی تأمل و تعمق می‌توان نتیجه گرفت که تشریک مساعی دولت مذکور بنا بر مصلحت صورت می‌گرفت و به‌طور موقت تضاد منافع آنان را در ایران پنهان می‌کرد.

زمانی که این اقتضا از بین می‌رفت رقابت‌های آنان نیز در ایران از سرگرفته می‌شد. دولت‌های مذکور از این بابت نگران بودند که مبادا پس از سپری شدن اتحاد و بروز اختلاف، بنا بر دلایل مختلف، ایران تحت سلطه یکی از این رقیبان درآید و دست دیگری به‌طور کلی از آن کوتاه گردد، لذا استقلال صوری ایران را در قراردادهای فی‌مابین ملحوظ داشتند. شرایطی که دولتین روس و انگلیس در قرارداد ۱۹۰۷ مقرر نمودند از همین منظر قابل تبیین است:

در مقدمه قرارداد در قسمت مربوط به ایران، دولت‌های انگلیس و روس متقابلاً تعهد می‌کنند تمامیت ارضی و استقلال ایران را محترم شمارند که به‌منظور فریب دادن ایران و آرام کردن خاطر سایر دولت‌ها (افشار یزدی، ۱۳۵۸: ۲۹۱).

مطالعه تاریخ معاصر ایران نشان می‌دهد که توافق دولتین روس و انگلیس بر سر ایران، عمدتاً هنگامی تحقق می‌یافت که رقیب ثالثی به عرصه رقابت وارد می‌شد، لذا ورود آلمان به خاور میانه و آسیا موجب شد که دولت مذکور اختلافات خود را کنار بگذارند و در مقابل این قدرت نوپا صف‌آرایی کنند.

دیپلماسی ایران در قبال وضعیت مذکور به‌صورت واکنشی عمل می‌کرد و به‌زودی به این نتیجه رسید که نمی‌تواند توازن را با تکیه به یکی از این دو قدرت در مناسبات خارجی برقرار سازد؛ بنابراین در

شوروی، علی‌رغم تضاد ایدئولوژیک، در جهت مقابله با حضور دولت سوم در کنار هم قرار گرفتند که در نتیجه موجبات اشغال ایران فراهم شد.

روس و انگلیس حضور آلمان‌ها را در ایران بیش از هر چیز دستاویزی برای حمله خود به این کشور قرار داده بودند. محمدرضا پهلوی در کتاب پاسخ به تاریخ در این باره چنین می‌آورد:

سفرای روس و انگلستان در تهران ما را شدیداً تحت فشار قرار داده بودند که اتباع و متخصصان آلمانی و ایتالیایی را از ایران اخراج کنیم و ما نخستین تدابیر لازم را در این زمینه اتخاذ کرده بودیم که ناگهان در سپیده‌دم ۲۵ اوت ۱۹۴۱/ سوم شهریور ۱۳۲۰ قوای روس و انگلیس به ایران حمله کردند (پهلوی، ۱۳۷۱: ۶۵).

مدت مدیدی کشور ایران در اشغال متفقین اصلی جنگ جهانی دوم، یعنی شوروی و انگلستان قرار گرفت. آلمان‌ها نیز که به‌خوبی واقف بودند علت اشغال ایران رساندن مهمات به شوروی است، در صدد برآمدند تا از طرق مختلف از این اقدام ممانعت به عمل آورند. این مقوله از تلگراف مایر<sup>۲</sup> به برلین آشکار می‌شود. وی در این تلگراف چنین خاطر نشان می‌سازد:

هدف ما این خواهد بود که یک جنگ منطقه‌ای و مستقل برپا کنیم تا جلوی رسیدن وسایل را به شوروی بگیریم و سربازان آنها را به خودمان مشغول کنیم (الموتی، ۱۳۷۰: ۳۵۱).

با آشکار شدن نشانه‌های شکست آلمان، زمینه‌های اتحاد دولت‌های انگلیس و شوروی از میان رفت و رقابت‌های استعماری آنها در ایران از سر گرفته شد،

۲. مایر از مستشاران آلمانی در دستگاه دولت رضا شاه بود که روس و انگلیس معتقد بودند این گروه به‌عنوان جاسوس و ستون پنجم دولت آلمان، علیه منافع آنها در ایران اقدام می‌کنند و به همین دلایل باید اخراج شوند.

دولت تزاری قشون تازه‌ای به آذربایجان و گیلان و خراسان فرستاد، انگلستان قشون خود را به مناطق جنوبی و شهرهای ایران گسیل داشت. (الموتی، ۱۳۷۰: ۳۵۱)

سیاست‌گذاران ایران در مناسبات با دولت‌های قدرتمند و توسعه‌طلب اروپایی این واقعیت را دریافتند که تنها با استفاده از روش‌های دیپلماتی می‌توانند توازن را در روابط خارجی برقرار سازند و از مطامع استعماری دولت‌هایی چون روسیه و انگلستان جلوگیری کنند.

هرچند واکنش طبیعی ایران نسبت به امپریالیسم انگلیس و روسیه جنگ بود، ساختار ضعیف نظامی، توان هر نوع مقابله را از میان برده و دولتمردان را به این نتیجه رسانده بود که طریق دیپلماسی را در پیش گیرند (همان‌جا: ۳۶). توجه به دولت سوم نیز ناشی از همین نگرش است. این دیپلماسی در خلال جنگ جهانی اول موجبات دل‌مشغولی نویسندگان مجله کاهوه- که به همت هیئت میهن‌پرستان ایران در برلن منتشر می‌شد- نیز گردید. آنها مانند بسیاری از گروه‌های روشن‌فکری، آلمان را متحد بالقوه‌ای در برابر دو دشمن سنتی ایران، یعنی روس و انگلیس تلقی می‌کردند (میلانی، ۱۳۷۸: ۱۷۴).

سید حسن تقی‌زاده که یکی از نویسندگان پرکار مجله کاهوه بود از جمله منادیان این سیاست به شمار می‌رفت. به‌نظر می‌رسد دست یافتن وی به مناصب مختلف در دوره رضا شاه در گرایش سیاست خارجی ایران به آلمان تا حدودی اراده سیاسی را در این رابطه تقویت کرده باشد. ترس انگلستان از نفوذ کمونیسم شوروی در ایران باعث شد حضور آلمان‌ها چندان جدی تلقی نشود و حتی مورد تشویق این کشور نیز قرار بگیرد.

این سیاست در آستانه جنگ جهانی دوم کنار گذاشته شد و یک‌بار دیگر دولت‌های انگلستان و

حکومتی می‌سازد. یکی از این موارد در عهدنامه ترکمان‌چای متجلی شد که عباس‌میرزا خود را عملاً تحت حمایت روسیه قرار داد.

یک ماده مهم این عهدنامه به رسمیت شناختن عباس‌میرزا به‌عنوان ولیعهد قانونی ایران و وراثت تاج و تخت ایران در خاندان او بود. در فصل دهم این عهدنامه حقوق و امتیازات خاصی برای نمایندگان سیاسی و تجار روسیه ایجاد شد که پایه و اساس کاپیتولاسیون یا حق قضاوت برون‌مرزی برای رسیدگی به جرائم اتباع روسیه را در ایران برقرار ساخت (طلوعی، ۱۳۶۷: ۴۲۵).

عباس‌میرزا در صدد بود در مقابل رقبای داخلی‌اش مشروعیت حکومت خود را با تکیه بر قدرت خارجی به دست آورد. در بررسی علل گرایش محمدرضا شاه به قدرت برتر نیز می‌توان مسئله مشروعیت سیاسی را مورد مطالعه قرار داد. وی به کمک دولت‌های متفق اروپایی بر اریکه سلطنت تکیه زد.

از این‌رو دوران حکومت شاه را از نظر تصمیم‌گیری در سیاست خارجی ایران به دو دوره متفاوت می‌توان تقسیم کرد:

۱. از شهریور ۱۳۲۰ تا ۲۸ مرداد ۱۳۳۲؛
۲. از ۱۳۳۲ تا سقوط وی در بهمن ۱۳۵۷؛

در دوره اول قدرت تصمیم‌گیری شاه در مناسبات خارجی محدود بود و نهادهای سیاسی دیگر از قبیل پارلمان و نخست‌وزیران وی نقش بسیاری در قراردادهای خارجی داشتند.

در این دوره بار دیگر نسیم آزادی در ایران وزید و تمرین دموکراسی از سر گرفته شد؛ لذا نهادهایی مدنی همچون احزاب و مطبوعات در فضای سیاسی ایران فعال شدند و نهادهای سیاسی‌ای را همچون مجلس، در جهت خواست ملی تشکیل دادند.

به همین دلیل بود که پس از برقراری نسبی حاکمیت ملی، سیاست خارجی نیز با منافع ملی انطباق بیشتری

اما این اختلافات شرایط را نیز برای استقلال ایران فراهم ساخت.

در این اثنا بار دیگر دیپلماسی ایران قدرت سومی را جستجو می‌کرد. این تلاش با خواست دولت امریکا که این بار سیاست عدم مداخله را ترک کرده بود و به‌عنوان قدرت برتر وارد صحنه سیاسی و اقتصادی جهان و خاورمیانه شده بود، منطبق گردید.

### سیاست خارجی و مشروعیت سیاسی در دوره اول حکومت شاه (۱۳۲۰-۱۳۳۲ش)

اساسی‌ترین سؤالی که در این خصوص می‌توان مطرح کرد این است که چه عواملی موجب شد تا شاه در صدد یافتن تکیه‌گاه خارجی برآید و آن را از مبانی اصلی سیاست خارجی بعدی خود قرار دهد؟

در پاسخ می‌توان گفت اصولاً سیاست خارجی یک کشور جدا از تحولات داخلی آن کشور نیست، بلکه بازتابی از سیاست داخلی آن به شمار می‌آید؛ بنابراین، چنانچه ساختار سیاسی در تقابل با ساختار اجتماعی قرار گیرد، سیاست خارجی نیز کمتر در جهت منافع ملی شکل می‌گیرد. به همین دلیل است که استبداد می‌تواند بستر مناسب‌تری را برای استعمار و امپریالیسم فراهم سازد. در تاریخ معاصر ایران به علت گسستی که عمدتاً بین نهاد حکومت و جامعه وجود داشت، منافع ملی دارای تعریف مشخصی نبود و به همین جهت در مناسبات خارجی نیز کمتر متجلی می‌شد.

هرچند تفکیک منافع حکومتی از منافع ملی از نظر جامعه‌شناسی سیاسی در نظام‌های دموکراتیک درست به نظر نمی‌آید، در ساختار سیاسی استبدادی به طرق مختلف نمایانگر می‌شود و زمانی که در ظاهر بین منافع ملی و منافع هیئت حاکم تضادی به نظر می‌رسد، نظام سیاسی منافع ملی را فدای اغراض

در پیش گرفت که اتخاذ همین روش‌ها بر سرنوشت کلی حکومت پهلوی مؤثر واقع شد.

ما در این بررسی، با الگو گرفتن از تقسیم‌بندی کاتوزیان (۱۳۸۰: ۱۷-۲۹) و با اندکی تفاوت و تعمیم آن به این دوره از تاریخ ایران، این سه دوره مشخص را به ترتیب این‌گونه تقسیم می‌کنیم:

۱. دوره فضای باز سیاسی (یا به قول کاتوزیان هرج و مرج سیاسی)؛
۲. دوره شکل‌گیری نهادهای دیکتاتوری حکومت؛
۳. دوره استبدادی.

در دوره اول چنان‌که اشاره شد گشایشی نسبی در فضای سیاسی ایران به وجود آمد. در واقع تحولات نظام بین‌الملل و شرایط داخلی ایران این وضعیت خاص را به وجود آورده بود. حکومت جدید بنا بر ملاحظات و خواست دولت‌های اشغالگر تثبیت شده بود و از خاستگاه اجتماعی و سیاسی داخلی محروم بود. به همین جهت فقدان مشروعیت مردمی را همانند پدرش از همان بدو تأسیس با خود همراه داشت.

به عبارتی نطفه این بحران مشروعیت از وقتی نهاده شد که قدرت‌های بیگانه ادامه سلطنت پهلوی را با مصالح خود موافق دانستند؛ زیرا آنها احتمال می‌دادند ممکن بود در خلأ به‌وجود آمده، یک حکومت طرف‌دار آلمان شکل بگیرد. از این‌رو ترجیح دادند خاندان پهلوی را به‌عنوان یک مترسک حفظ کنند، اما این بحران مشروعیت تا کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ تحت‌الشعاع فضای باز سیاسی و رقابت قدرت‌های خارجی قرار گرفت.

آبراهامیان معتقد است از سقوط رضا شاه تا آغاز سلطنت نظامی محمدرضا شاه در مرداد ۱۳۳۲ قدرت در میان پنج قطب مختلف دست‌به‌دست می‌گشت. وی می‌افزاید این پنج قطب عبارت‌اند از:

یافت. در همین مجلس بود که دکتر مصدق در یازدهم آذرماه ۱۳۲۳ طرحی را به تصویب رساند که بر اساس آن:

هیچ نخست‌وزیر و وزیری نمی‌تواند راجع به امتیاز با هیچ‌یک از نمایندگان رسمی و غیررسمی دول مجاور و غیرمجاور و با نمایندگان شرکت‌های نفت و هرکس غیر از اینها مذاکراتی که صورت رسمی و اثر قانونی دارد بکنند و یا اینکه قراردادی امضا نمایند. متخلفین به حبس مجرد از سه تا هشت سال و انفصال دائم از خدمات دولتی محکوم خواهند شد (روحانی، ۱۳۵۳: ۶۸).

در این دوره سیاست خارجی ایران با مشکلات اساسی روبه‌رو شد که به علت هماهنگی نسبی بین ساختار اجتماعی و سیاسی و کاربرد اصول صحیح دیپلماسی در جهت منافع ملی حل و فصل گردید. عمده‌ترین علت موفقیت را می‌توان در افزایش سهم مشارکت اجتماعی در تصمیم‌سازی‌های سیاسی دانست؛ زیرا به قول یکی از نویسندگان:

رژیم‌های دمکراتیک دارای نهادها و رویه‌ای کارآمد و تثبیت‌شده هستند که به همه گروه‌های جامعه اجازه می‌دهند تأثیری بر سیاست‌های دولت داشته باشند (گازیوروسکی، ۱۳۷۱: ۲۲).

در یک تقسیم‌بندی دیگر در پیوند با مختصات اساسی حکومت محمدرضا پهلوی، سه دوره مشخص را می‌توان در نظر گرفت. این سه مرحله عبارت‌اند از:

۱. شهریور ۱۳۲۰ تا کودتای ۱۳۳۲؛
۲. از کودتای ۱۳۳۲ تا قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲؛
۳. از قیام پانزده خرداد ۱۳۴۲ تا پیروزی انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۷.

اهمیت این تقسیم‌بندی از این جهت است که در پایان هر دوره، حکومت پهلوی با یک بحران و مشکل سیاسی مواجه شد و پس از خاتمه یافتن هر کدام از این بحران‌ها روش خاصی را در شیوه حکومت کردن

نخبگان سیاسی ایران در این باره روش‌های دیپلماتیکی را به کار گرفتند که نقش شایانی در خروج شوروی از ایران داشت.

البته در خاتمه یافتن این بحران مجموعه‌ای از عوامل داخلی و خارجی نقش داشت که مهم‌ترین عامل داخلی شگردهای قوام‌السلطنه و اقدامات دیپلماتی وی بود و اساسی‌ترین عامل خارجی نیز تهدیدات امریکا نسبت به شوروی بود. ولی اگر شرایط داخلی مهیا نبود تهدید امریکا کارساز نمی‌شد، کم‌اینکه در اروپای شرقی و گره شمالی و دیگر نقاط جهان حوادثی از این قبیل به زیان امریکا تمام شد و نتیجه نبخشید. لذا نادیده گرفتن سهم عوامل داخلی در سیاست خارجی ایران معاصر یکی از خطاهای بزرگ به شمار می‌رود.

قوام با جلب اعتماد شوروی و تشخیص درست خواست اصلی این کشور و نشان دادن مهارت و ورزیدگی سیاسی در مذاکرات، مشکل بزرگی را که شاه، ساعدها و صدرها و حکیمی‌ها ایجاد کرده بودند و می‌توانست گرفتاری عظیمی برای ملت ایران باشد حل کرد و ندیده گرفتن این نقش او بی‌انصافی بزرگ تاریخی است، البته دائماً با امریکا و شاید انگلیس در تماس بود و نتایج کارهای خود را به آنها اطلاع می‌داد اما از این تماس به نفع حل مشکل ایران و تخلیه کشور از نیروهای بیگانه و سرکوب عمال شوروی استفاده می‌کرد (خامه‌ای، ۱۳۶۳: ۲۴۰-۲۴۱).

دیپلماسی قوام‌السلطنه را نباید منفک از فضای سیاسی حاکم بر جامعه ایران تلقی نمود. در واقع مجلس پانزدهم اقدامات سیاسی وی را تکمیل کرد و موافقت‌نامه نفت ایران و شوروی را که قوام در ازای خروج ارتش سرخ تصویب آن را وعده داده بود کأن لم یکن فرض کرد (جامی، ۱۳۶۷: ۵۱۰).

در این دوره نخبگان سیاسی ایران امکانات مختلف داخلی و خارجی را در جهت منافع ملی به کار گرفتند و دیپلماسی ایران را از انفعال خارج ساختند.

دربار، مجلس، کابینه، سفارتخانه‌های خارجی و مردم (آبراهامیان، ۱۳۷۸: ۲۰۸).

بنابراین با کودتای ۱۳۳۲ بود که بحران مشروعیت سیاسی حکومت شاه تجلی بارزی یافت و عصر دیکتاتوری که تشکیل سازمان ساواک در سال ۱۳۳۵ از اهرم‌های اجرایی آن به شمار می‌رفت، آغاز شد.

بحران مشروعیت را می‌توان مهم‌ترین مشکل حکومت پهلوی به شمار آورد. در واقع آنچه این بحران را تشدید کرد از میان رفتن حاکمیت ملی توسط دولت‌های امریکا و انگلستان بود که با کودتای مذکور نقطه نامشروع شهریور ۱۳۲۰ متولد شد.

در فاصله سال‌های ظهور محمدرضا شاه تا کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ از نظر پیوند سیاست داخلی و خارجی با یکدیگر، بحران‌های مختلفی به وجود آمد. بنابراین موفقیت سیاست خارجی ایران را در بحران تخلیه از قوای شوروی و ملی شدن نفت می‌توان از منظر نقش مهم نهادهای مدنی و سیاسی در پیشبرد منافع ملی مورد بررسی و تجزیه و تحلیل قرار داد. لذا از آنجایی که در این دوره مشخص، قطب‌های مختلفی در سرنوشت سیاسی ایران سهیم شده بودند و از نظر سیاست خارجی نیز برخلاف دوره‌های بعدی گرایش‌های سیاست خارجی کاملاً یک‌طرفی نشده بود، علی‌رغم بحران مشروعیت پنهان حکومت، موفقیت‌های سیاسی ایران در هریک از این رویدادها و بحران‌ها چشمگیر بود.

## الف) سیاست خارجی ایران در جریان تخلیه قوای شوروی

پس از خاتمه جنگ جهانی دوم دولت شوروی حاضر نبود ایران را علی‌رغم وعده‌های داده شده تخلیه کند، بلکه در صدد برآمد دولت‌های دست‌نشانده‌ای را در آذربایجان و کردستان ایجاد نماید.

جهانی دوم بود که سیاست خارجی ایران و دولت امریکا با یکدیگر همسو گشت.

از نظر امریکا ایران در فهرست کشورهای دارای اهمیت راهبردی قرار گرفت و از نظر دیپلماسی ایران، امریکا می‌توانست نقش اساسی در حمایت از ایران، در مقابل تهدیدات خارجی داشته باشد، زیرا:

واکنش نسبتاً شدید دولت امریکا در چهارچوب سازمان ملل متحد و در خارج از آن، در رابطه با بحران آذربایجان، همراه با دیپلماسی چشمگیر قوام‌السلطنه، بیش از پیش نقش امریکا را به‌عنوان قدرت سوم فعال و مسجل ساخت و نقطه‌مبئی در کارنامه سیاسی آن کشور در ایران ایجاد کرد (گازیوروسکی، ۱۳۷۱: ۲۰۵).

به نظر می‌رسد که در افزایش نفوذ امریکا در ایران دو عامل اساسی نقش عمده‌ای داشته‌است:

۱. تشدید جنگ سرد بین دو بلوک پس از جنگ بین‌المللی موجب شد تا امریکا رهبری کشورهای جهان آزاد را در مقابله با نفوذ و سیطره کمونیسم بر عهده بگیرد. کشور ایران از لحاظ موقعیت راهبردی خود برای امریکا و جهان سرمایه‌داری حائز اهمیت ویژه‌ای بود.

۲. حکومت شاه به علت فقدان برخورداری از یک پایگاه اجتماعی نیرومند در داخل، در حل بحران‌های پیش‌آمده، در سیاست خارجی خود بیش از پیش به امریکا به‌عنوان یک قدرت برتر بین‌المللی گرایش پیدا کرد. به‌طوری‌که به دنبال کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ کفه نفوذ کاملاً به سود سلطه سیاسی، اقتصادی و نظامی این کشور تغییر یافت و این روند تا انقلاب ۱۳۵۷ رو به افزایش گذاشت.

ب) سیاست موازنه منفی و نقش حاکمیت ملی در جنبش ملی شدن نفت

یکی از دلایلی که در این دوره سیاست خارجی ایران

شاه در این برهه نقش چندانی را در هدایت سیاست خارجی به عهده نداشت، زیرا بنا بر دلایلی که ذکر شد در فضای سیاسی تقریباً دمکراتیک آن روز، از اقتدار کافی در پیشبرد سیاست خارجی برخوردار نبود، اما تحولات دیپلماسی ایران را به‌خوبی زیر نظر داشت و سرانجام بحران آذربایجان و تقابل با نیروهای سیاسی داخل، وی را بر آن داشت که در مقابل تهدیدات شوروی و مخالفت‌های داخلی تکیه‌گاه قدرتمندی را در خارج جستجو نماید و از آثار و لطمات بحران مشروعیت داخلی بر حکومتش بکاهد.

تحولات سیاسی ایران در خصوص بحران آذربایجان و کردستان و نقشی که امریکا در حل این بحران‌ها داشت، شاه و دولتمردان را به این نتیجه رسانید که ایالات متحده امریکا را به‌عنوان قدرت برتر برای مقابله با تهدیدات داخلی و خارجی وارد معادلات سیاسی ایران کنند.

با توجه به رویدادهای سیاسی سال‌های ۱۳۲۳ تا ۱۳۲۶ و مهم‌تر از همه گسترش جنگ سرد، ملیون ایران بر آن شدند که از تضاد بین شرق و غرب از یک سو، و رقابت‌های اقتصادی امریکا و انگلیس از سوی دیگر، جهت تحقق اهداف ملی حداکثر بهره‌برداری را بنمایند، به‌خصوص که با طرح استراتژی «سبندی در برابر کمونیسم» امریکا عملاً به نحو مؤثری در سرنوشت سیاسی کشورهای واقع در کمربند شمالی خاورمیانه ذی‌نفع شده بود (گازیوروسکی، ۱۳۷۱: ۲۰۶).

دعوت از امریکا در عرصه روابط سیاسی و اقتصادی با ایران، ادامه جستجوی نیروی سوم در سیاست خارجی بود. در دی‌ماه ۱۳۲۱ آرتور میلسپو، به‌عنوان رئیس کل دارایی، با اختیارات وسیعی امور مالی و اقتصادی ایران را به دست گرفت و به دنبال وی تعدادی دیگر از مستشاران امریکایی برای اصلاح ارتش و ژاندارمری در استخدام دولت ایران درآمدند (هوشنگ مهدوی، ۱۳۷۵: ۸۸-۸۹)، اما پس از جنگ



انگلیسی‌ها است موافقت کنید مگر در دو مورد: یکی سلطنت ناصرالدین‌شاه و دیگری صدارت من (هوشنگ مهدوی، ۱۳۶۴: ۲۷۶).

برخلاف «سیاست موازنه مثبت» دوره قاجاریه که استقلال و منافع ملی را در معرض مخاطره قرار داد و امتیازهای سیاسی و اقتصادی متعددی را به زیان مصالح ملی به دولت‌های روسیه و انگلستان اعطا نمود، «سیاست موازنه منفی» دکتر مصدق و مجلس چهاردهم نشان داد که علی‌رغم ضعف‌های نظامی، در صورت مشروعیت سیاسی، می‌توان از طریق دیپلماتی منافع ملی و استقلال کشور را حفظ نمود. مصدق در این باره چنین خاطر نشان می‌سازد:

تاریخ به ما نشان می‌دهد که رفتار ملل همیشه به یک نهج نیست و اوضاع اجتماعی و اداری و اقتصادی و سیاسی هر قوم در رفتار آن نسبت به سایر ملل مؤثر است. در این صورت ما هم ممکن است نگران این باشیم که روزی پیش آید که رفتار آن دولت با ما فرق کند و آن وقت معلوم نیست کار ما چه می‌شود... ملت ایران آرزومند «توازن سیاسی» است، یعنی توازنی که به نفع این مملکت باشد و آن «توازن منفی» است (کی استوان، ۱۳۲۷: ۱۸۰-۱۸۱).

تاریخ معاصر ایران نشان می‌دهد که هر وقت دولت‌های ما از سیاست موازنه پیروی کرده‌اند و در مقابل تجاوزات و تحمیلات همسایگان، بدون تبعیض مقاومت نموده‌اند، موفقیت‌هایی نصیب آنان گردیده است و همسایگان نیز بیشتر ساکت و راضی بوده‌اند و بالعکس، هر وقت از این اصل عدول کرده، یکی از این قدرت‌ها، امتیاز به دست آورده‌است، دچار عکس‌العمل شدید قوه دیگر شده‌اند.

تعقیب سیاست موازنه منفی راجع به مواقعی است که دو یا چند دولت در مملکت نفوذ پیدا کنند و با هم رقابت نمایند. وقتی که دولت‌های ذی‌نفوذ با هم بسازند و یا سیاست منحصر به فرد شود، البته استفاده

از انفعال کامل خارج شد، در پیش گرفتن «سیاست موازنه منفی» بود که توسط دکتر مصدق مطرح شد. این سیاست در جهت منافع ملی طرح شد و به تصویب رسید و در واقع مبین این حقیقت بود که «مشروعیت سیاسی» و بهره‌مندی از پایگاه مردمی بهتر می‌تواند منافع ملی را در مناسبات خارجی ملحوظ دارد.

به همین دلیل بود که دیپلماسی ایران در مشکل دوم، یعنی ملی شدن صنعت نفت و منازعه با دولت انگلستان نیز همچون بحران تخلیه ایران از قوای شوروی موفق گردید. در دورانی که قدرت‌های مختلف بر سر کسب منافع اقتصادی و سیاسی در ایران به رقابت با یکدیگر مشغول بودند، دو عامل می‌توانست خط مشی سیاست خارجی ایران را تعیین کند: مصالح ملی و درخواست قدرت‌های بین‌المللی.

مشکل زمانی حاد می‌شد که منافع ملی در تعارض با مطامع دولت‌های قدرتمند قرار می‌گرفت. در چنین شرایطی چنانچه حاکمیت سیاسی فاقد مشروعیت مردمی بود بین منافع ملی با مصالح حکومتی تفکیک قائل می‌شد و به‌طور انفعالی در مقابل خواست‌های استعماری تمکین می‌کرد و حتی این قدرت‌ها را تکیه‌گاه مناسبی برای جبران عدم مشروعیتش قلمداد می‌کرد.

این مقوله در تاریخ معاصر ایران به‌عنوان یک واقعیت تلخ در ادوار مختلف رخ داده‌است. در واقع به همین جهت بود که در جریان عهدنامه ۱۸۵۷/۱۲۷۳ پاریس که بین ایران و انگلستان منعقد شد، وقتی که منافع حکومت در خطر قرار گرفت، آقاخان نوری، صدراعظم وقت ناصرالدین‌شاه، به نماینده ایران، فرخ‌خان امین‌الملک، که با وساطت فرانسه به مذاکره با انگلستان مشغول بود دستور داد:

شما اختیار دارید در هر مسئله‌ای که مورد تقاضای

از این روش چندان موردی پیدا نمی‌کند.

تلاشی بیهوده به نظر می‌رسید.

به همین دلیل دیپلماسی ایران در اواخر جنگ جهانی دوم که نشانه‌های اختلاف بر سر کسب امتیاز نفت بین متفقین بروز نمود، اثرگذارتر شد. همین دیپلماسی سرانجام زمینه را برای ملی شدن صنعت نفت فراهم ساخت.

از این روی، با دیدگاه کاتوزیان موافق هستیم که نهضت ملی ایران را نه یک جنبش ناسیونالیستی و رهبری آن را نه یک ناسیونالیست که به نظر وی ایدئولوژی پهلوی بوده، می‌داند، بلکه آن را یک جنبش دموکراتیک قلمداد می‌نماید تا حاکمیتی مستقل از قدرت‌های خارجی را برقرار سازد (کاتوزیان، ۱۳۷۹: ۲۱۶).

اساسی‌ترین عاملی که موفقیت دیپلماسی ایران را در جنبش ملی شدن صنعت نفت تضمین کرد همان مشروعیت مردمی مصدق بود که حمایت عظیم اجتماعی را به دنبال آورد و در نتیجه، در یکی از پرمخاطره‌ترین مشکلات سیاست خارجی پیروز شد. دکتر مصدق در یکی از نطق‌های خود به تأثیر شگرف حاکمیت ملی در جریان ملی شدن صنعت نفت و پیروزی بر حریف قدرتمندی همچون انگلستان اشاره می‌کند و چنین اذعان می‌دارد:

از آنجایی که دولت‌های استعماری نیز حاکمیت ملی را مانع عمده‌ای در تحقق مطامع اقتصادی و سیاسی خود می‌دانستند و تداوم سلطه خود را در از میان برداشتن این مشروعیت جستجو می‌کردند، در صدد برآمدند با کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ دولت ملی ایران را ساقط کنند و استبداد را که بهتر می‌توانست ورود استعمار را هموار گرداند بر قدرت نشانند تا شکافی بین ساختار سیاسی و اجتماعی ایجاد شود. از این دوران به بعد سیاست خارجی ایران عمدتاً بازتابی از بحران مشروعیت سیاسی است.

اگر در این جهاد بزرگ ملی ما پیروز شده‌ایم و دنیا صبر و استقامت ما را می‌ستاید برای این است که با اتحاد کلمه و هماهنگی و وحدت نظر در یک صف واحد برای فتح نهایی کوشش و مجاهدت نموده‌ایم و دولتی را که در سنگر دفاع از منافع وطن با حریف بیگانه سرگرم جنگ و مبارزه بوده‌است طبقات مختلف مملکت مورد حمایت و پشتیبانی قرار داده، از تأیید و تشویق او به ادامه جهاد فروگذار نکرده‌اند. شاید سه سال پیش حتی خوش‌بین‌ترین افراد نمی‌توانست اعجاز اتحاد و یگانگی را تا این درجه درک کند و رمز استقلال و حاکمیت ملی را بدین صورت بشناسد.

هرچند در برخی از موارد به علت فعل و انفعالات بین‌المللی و به‌ویژه جنگ سرد، منافع ملی نیز تا حدودی تأمین شده‌است، به جهت عدم برخورداری از پایگاه و حمایت مردمی تابع فرایند مشخص و منظمی نبوده‌است.

در پناه اتفاق و وحدت نظر مشکلات بی‌شماری را اکنون پشت سر گذاشته‌ایم و حریفی حيله‌گر و فتنه‌انگیز را از خانه خویش که صدوپنجاه سال غاصبانه بر آن حکومت می‌کرد بیرون رانده‌ایم (هوشنگ مهدوی، ۱۳۷۵: ۱۸۹).

بنابراین، چنان‌که در مباحث قبلی نیز اشاره شد، در فاصله سال‌های ۱۳۴۲ تا ۱۳۳۲ شرایطی بر جو سیاسی ایران حاکم شده بود که می‌توان از آن به «دوره شکل‌گیری دیکتاتوری» یاد کرد، لذا هنوز بارقه‌امیدی در خصوص امکان مبارزه سیاسی وجود داشت و یا این امکان کاملاً از میان نرفته بود.

بنابراین، وجه غالب در مبارزات ملی آن دوران مبارزه با استبداد به‌عنوان زیرساخت استعمار بوده‌است که بدون از میان برداشتن آن بیرون راندن استعمار

به همین دلیل هم، اقدامات براندازانه علیه رژیم سازمان‌دهی نشده بود و با شروع «دوره استبداد فردی» پس از قیام پانزده خرداد ۱۳۴۲ بود که این روند آغاز شد و تا پیروزی انقلاب ۱۳۵۷ شتاب گرفت.

شدید از عملکرد حکومت شاه و وابستگی آن به اسرائیل و امریکا، برای نخستین بار رژیم محمدرضا پهلوی توسط یک شخصیت روحانی مورد سرزنش و حمله قرار می‌گرفت و غول هراس‌انگیز شاه در اذهان عمومی در هم شکسته می‌شد. غلامرضا نجاتی تأثیر نطق امام خمینی را این گونه بیان می‌کند:

به گمان ما نطق روز ۱۳ خرداد ۱۳۴۲ آیت‌الله امام خمینی نقطه عطفی است در تاریخ معاصر ایران؛ نمودی است از یک حرکت پهلوانی و واکنش شدیدی است در برابر ستمگری‌های محمدرضا شاه (نجاتی، ۱۳۷۹: ۲۲۵-۲۲۶).

نقش قیام پانزده خرداد ۱۳۴۲ را که درآمدی بر انقلاب اسلامی ۱۳۵۷ بود، می‌توان با نقش قیام تنباکو که زمینه‌ساز انقلاب مشروطیت شد مقایسه کرد. در واقع در هر دو نهضت حکومت وقت خودش را با جریانات مذهبی درگیر ساخت و روحانیون وجهه دینی حکومت را به چالش کشیدند و نظام سیاسی را سرسپرده بیگانگان قلمداد کردند که موجبات سيطرة سیاسی و اقتصادی آنها را فراهم ساخته‌است.

در گرایش‌های سیاست خارجی نیز وضعیت مشابهی به وجود آمد، یعنی پس از فروکش کردن هر دو نهضت، سیاست خارجی ایران یک‌طرفی شد. در واقعه تنباکو تا انقلاب مشروطیت روسیه بر مقدرات کشور حاکم شد و بر همین اساس بود که انقلابیون، استبداد قاجاریه و سلطه روسیه را توأمان مورد حمله قرار دادند.

وضعیت یک‌طرفی شدن سیاست خارجی قاجار به نفع روسیه از دید کارگزاران دولت انگلستان نیز پنهان نماند. به همین دلیل سر سیسیل اسپرینگ رایس، وزیرمختار انگلیس، در سال ۱۹۰۰ میلادی طی نامه‌ای به یکی از کارگزاران دولت انگلستان ضمن اظهار نگرانی از سلطه روسیه در آستانه انقلاب مشروطه مکنونات باطنی خود را چنین آشکار می‌سازد:

**قیام پانزده خرداد ۱۳۴۲، بحران مذهبی و رویکرد جدید در مبارزه با حکومت شاه**

دومین بحران اساسی حکومت پهلوی پس از نهضت ملی شدن صنعت نفت و کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ در درگیری با روحانیت و نیروهای مذهبی در جریان قیام پانزده خرداد ۱۳۴۲ به وقوع پیوست که مذهبیون جامعه را رو در روی حکومت شاه قرار داد و همین عامل نیز فعالیت‌های سیاسی علیه حکومت پهلوی را شتاب بخشید و وجهه مذهبی رژیم شاه را به شدت تضعیف نمود؛ زیرا محمدرضا پهلوی در طول دوران زمامداری خود تا این زمان هیچ‌گاه به‌طور جدی خود را با جامعه مذهبی ایران درگیر نساخته بود و تا حدودی رابطه خود را با رهبران مذهبی شیعه حفظ کرده بود، ولی از آغاز سال ۱۳۴۲ و از زمانی که مأموران رژیم در دوم فروردین همین سال به مدرسه فیضیه یورش بردند و چند تن از روحانیون در این واقعه جان خود را از دست دادند و امام خمینی پس از آن آشکارا حکومت پهلوی را به مبارزه طلبید، بحران حکومت شاه حاد شد (همان‌جا).

بنابراین، همین بحران سیاسی - مذهبی بود که نقطه عطفی در مبارزه علیه حکومت پهلوی شد؛ زیرا روند مبارزه علیه حکومت را از شکل سیاسی و پارلمانی به سوی مبارزه مسلحانه با هدف سقوط رژیم سوق داد. به عبارتی با از میان رفتن امکان اصلاح درون‌نظامی که صرفاً با مبارزه سیاسی و مسالمت‌آمیز ممکن می‌شد، در پی این بحران، اساس حکومت پهلوی از سوی مخالفانش هدف قرار گرفت.

روز ۱۳ خرداد ۱۳۴۲ به مناسبت عاشورای محرم ۱۳۸۳ آیت‌الله خمینی در معیت چند تن از روحانیون در صدد برآمد به مدرسه فیضیه برود و برای مردم سخنرانی کند.

در این نطق تاریخی امام خمینی بود که ضمن انتقاد

به همین دلیل بود که در سال ۱۳۴۳ در جهت ایجاد مصونیت برای مستشاران امریکایی، لایحه کاپیتولاسیون را به تصویب رساند؛ همچنان که پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و سقوط دولت مصدق کنسرسیوم نفتی را با دولت‌های غربی منعقد ساخت.

این دو قرارداد که اولی در ابتدای دوره شکل‌گیری دیکتاتوری و دومی در آغاز عصر استبداد فردی حکومت شاه بسته شد، تجلی بارزی از گرایش‌های سیاست خارجی حکومت نیز محسوب می‌شد؛ با این تفاوت که لایحه اخیر سیاست خارجی حکومت را کاملاً به سود سلطه امریکا به سمت یک‌طرفی شدن سوق می‌داد.

تصویب این لایحه بود که خشم امام خمینی را برانگیخت و به دنبال آن ایشان شاه را فردی مقدس‌مآب و انقلاب سفید وی را ناشی از دسیسه امریکا دانست و از ملت ایران درخواست نمود تا جلوی سلطه امریکا را بگیرند (میلانی، ۱۳۸۱: ۱۱۳).

اجرای برنامه اصلاحات ارضی که صرف‌نظر از تبعات اجتماعی، اقتصادی و سیاسی آن، در جهت منافع استبداد داخلی و امپریالیسم خارجی امریکا برنامه‌ریزی شده بود، تغییرات گسترده‌ای در صورت-بندی زندگی اجتماعی ایران به وجود آورد و تضاد اجتماعی و سیاسی موجود را افزایش داد و همین امر رژیم را به سوی سومین بحران، یعنی نابسامانی و وخامت اقتصادی سوق داد.

این در حالی بود که حکومت می‌کوشید وجهه از دست‌رفته سیاسی و مذهبی خود را در جریان دو حادثه کودتا و سرکوب قیام پانزده خرداد، با توسعه اقتصادی و اجتماعی تا حدودی ترمیم سازد و آن دو بحران را تحت‌الشعاع سیاست اخیر قرار دهد، اما از آنجایی که انقلاب سفید شاه مطابق دیدگاه هالیدی از هرگونه اصلاحی در مهم‌ترین بخش زندگی ایرانیان

همه این اشخاص که پیش من می‌آیند در یک نکته متفق‌القولند و آن اینکه روسیه موفق شده است انگلستان را با کمال احترام و نزاکت از صحنه سیاست‌های ایران خارج سازد. چند روز پیش وزیر خارجه ایران نظر مرا در این باره جويا شد، جواب دادم در حال حاضر مثل این است که روسیه شوهر قانونی ایران شده‌است (رایس، ۱۳۷۵: ۷۹).

از این رو به نظر می‌رسد حکومت قاجاریه که در میان محافل سیاسی و مذهبی روز به روز وجهه خود را بیشتر از دست می‌داد، به موازات آن در سیاست خارجی خود هرچه بیشتر به دولت روسیه تزاری متکی می‌شد و به همین دلیل انقلاب مشروطیت ایران، همانند انقلاب اسلامی ۱۳۵۷ واکنشی دووجهی بود که علیه استبداد داخلی و سلطه خارجی به وقوع پیوست.

بنابراین، پس از قیام پانزده خرداد ۱۳۴۲ نیز سرنوشت حکومت شاه بیش از پیش با سیاست‌ها و مصالح دولت امریکا پیوند خورده بود و در داخل هم شکاف دولت-ملت عمیق‌تر شده بود. غلامرضا نجاتی به این دلیل قیام پانزده خرداد را نقطه عطفی در تاریخ معاصر ایران تلقی می‌نماید که متعاقب آن جنبش سیاسی-انقلابی ایران به یک جنبش ایدئولوژیکی سیاسی-مذهبی و یک نوع مبارزه مسلحانه تبدیل شد (نجاتی، ۱۳۷۹: ۲۳۳).

آبراهامیان نیز در یک مقایسه تطبیقی میان قیام تنباکو و نهضت پانزده خرداد معتقد است همچنان که نهضت تنباکو تمرینی برای انقلاب مشروطه بود، رویدادهای پانزده خرداد ۱۳۴۲ نیز آزمونی برای انقلاب اسلامی ۱۳۵۷ شد (آبراهامیان، ۱۳۷۸: ۵۲۴).

بنابراین حکومت شاه که پس از تبعید امام خمینی جایگاه و پایگاه خود را در میان محافل سیاسی و مذهبی از دست داده بود، سرنوشت حکومتش را به قدرت‌های خارجی و در رأس آن امریکا گره زد.

همچنان‌که بحران اقتصادی شکاف میان اقشار مختلف جامعه را عمیق‌تر ساخت، بحران حقوق بشر یا کاهش اعتبار حکومت شاه از نظر افکار جهانی، سیاست خارجی حکومت شاه را با سردرگمی و آشفتگی مواجه ساخت. تجلی بارز این امر را می‌توان در مناسبات حکومت با امریکا دید.

امام خمینی از این تحولات به‌عنوان یک فرصت و یک فُرجهٔ تاریخی نام برد و با ارسال نامه‌ای به علما چنین گفت:

«امروز در ایران تحولی به چشم می‌خورد، از این فرصت استفاده کنید (میلانی، ۱۳۸۱: ۲۰۷).

بنابراین از دیدگاه این نوشتار، اسرار فروپاشی حکومت شاه را در این چهار بحران عمده می‌توان در نظر گرفت. اهمیت این نگرش از این جهت است که هریک از این بحران‌ها بخش‌هایی از جامعه را از حکومت پهلوی متنفر ساخت و زمینه را برای ائتلاف بزرگ در انقلاب ۱۳۵۷ به رهبری امام خمینی فراهم نمود و در واقع با همین بحران‌ها بود که به اصطلاح چهار ستون حکومت پهلوی در هم شکست.

لذا اطلاق بحران مشروعیت را می‌توان به این چهار عامل تعمیم داد و سایر علت‌ها را در پیوند با آنها بررسی کرد و سقوط حکومت محمدرضا پهلوی را از جنبه‌های مختلف تبیین نمود.

### سیاست خارجی ایران در دورهٔ دوم حکومت شاه (۱۳۳۲-۱۳۵۷ ش)

الف) فراز و فرود مناسبات شاه با امریکا

اگرچه زمینه‌های ورود امریکا به صحنهٔ سیاسی و اقتصادی ایران قبل از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲

یعنی توزیع قدرت سیاسی سرباز می‌زد<sup>۳</sup> و همچنین با توجه به تفاوت‌های بنیادی عصر دیکتاتوری نهادمند و استبداد شخصی حکومت شاه، کاملاً آشکار می‌گردد که سیاست‌های شبه‌مدرنیزم و توسعه‌طلبانهٔ شاه که عمدتاً در قالب برنامهٔ اصلاحات ارضی تدوین شده بود، چون در عصر استبدادی دنبال می‌شد، صرفاً تضادها و تنش‌های سیاسی و اجتماعی موجود را افزایش داد. به هر روی، اجرای این سیاست‌ها علاوه بر پیامدهای داخلی موجب شد تا امریکا مقام برتر را در ایران به خود اختصاص دهد. گسترش روابط دوجانبهٔ اقتصادی و سیاسی پس از قیام پانزده خرداد آن‌چنان این کشور را بر مقدرات ایران حاکم ساخت که مطابق اظهارات جان فوران:

به‌رغم سیاست به‌ظاهر مستقل ایران و دیپلماسی نفت این کشور، شاه در آستانهٔ انقلاب ۱۳۵۷ / ۱۹۷۹ به نحو فزاینده‌ای در روابط اقتصادی، نظامی، سیاسی و استراتژیکی خود به امریکا وابسته می‌شد. هیچ کشور دیگری را نمی‌توان یافت که ایالات متحدهٔ امریکا تا بدین پایه در آن نفوذ کرده باشد (فوران، ۱۳۷۷: ۵۱۲-۵۱۳).

اجرای سیاست اصلاحات ارضی و به دنبال آن گسترش صنایع مونتاژ و موج بی‌رویهٔ مهاجرت به شهرها از یک‌طرف، و وابستگی اقتصادی به درآمد نفت و به هم خوردن توازن اقتصادی به سود واردات و سرانجام کاهش قیمت نفت و درآمدهای نفتی از سوی دیگر، موجب شد تا حکومت پهلوی وارد سومین بحران اساسی خود یعنی اقتصادی بشود.

درواقع این بحران در کنار دو بحران قبلی (مشروعیت سیاسی - مشروعیت مذهبی) و با هم‌زمان شدن فشار جهانی حقوق بشر که حکومت شاه را جهت پاره‌ای از مسائل مربوط به آزادی‌های سیاسی و مدنی تحت فشار شدید تبلیغاتی قرار داد، روند فروپاشی حکومت را تسریع نمود.

۳. وی معتقد است انقلاب سفید اصلاً انقلاب نیست، بلکه یک برنامهٔ اصلاحی است که به‌منظور جلوگیری از انقلاب و برای تقویت موقعیت شاه و دولت به اجرا گذاشته شده‌است (فرد هالیدی، ۱۳۵۸: ۴۳).

از اصول پایدار سیاست خارجی قلمداد می‌شود، لذا استبداد سیاسی رژیم شاه باعث شد که در مناسبات خارجی نیز بدون توجه به منافع ملی به دنبال دوست دائمی و دشمن همیشگی باشد. شاه بنا بر ملاحظات داخلی و خارجی، غرب و علی‌الخصوص امریکا را دوست خود در سیاست خارجی قلمداد می‌کرد. به همین دلیل بنا بر اظهارات صادق زیباکلام:

اصولاً هر قدر که رژیم شاه نیرومندتر می‌گردید به همان میزان نیز شاه احساس می‌نمود که به واشنگتن وابسته‌تر شده‌است، در نتیجه یکی از مهم‌ترین شرایط دریافت تسلیحات مدرن و استراتژیک از امریکا داشتن رضایت‌نامه سیاسی و نزدیکی هرچه بیشتر شاه به واشنگتن بود (زیباکلام، ۱۳۷۵: ۱۳۷).

در کنار بحران مشروعیت، عمده‌ترین عامل خارجی که دیپلماسی شاه را به سوی امریکا متمایل ساخت، ترس از خطر همسایه شمالی یعنی شوروی بود که با تشکیل حزب توده در ایران اقتدار سیاسی شاه با مشکل مواجه بود و در صدد بود با ایجاد دولت‌هایی در شمال، نظام سیاسی ایران را به زیر سلطه خود ببرد. این مطلب را والاس مورای سفیر امریکا در ایران در گزارشی به کشور متبوع خود چنین اعلام می‌دارد:

هدف کوتاه‌مدت مسکو در ایران ایجاد یک منطقه نفوذ یا منطقه حائل در شمال ایران است، ولی هدف نهایی رسیدن به خلیج فارس می‌باشد؛ بنابراین دولت شوروی در صدد روی کار آوردن یک حکومت طرف‌دار یا تحت نفوذ خود در ایران است (روبین، ۱۳۶۳: ۳۸).

بنابراین، سیاست خارجی شاه و اتکای وی به دولت امریکا تحت‌الشعاع جنگ سرد و بلوک‌بندی‌های بین‌المللی قرار داشت، لذا همچنان‌که امریکا و بلوک غرب را دوست دائمی در مناسبات خارجی قلمداد می‌کرد، شوروی و بلوک شرق را دشمن دائمی خود

فراهم شده بود، تشدید بحران مشروعیت رژیم شاه پس از سقوط دولت ملی مصدق نقش عمده‌ای در این رابطه داشت و حکومت شاه را به این نتیجه رساند که دوام و بقایش در گرو اتکا به برترین قدرت جهانی، یعنی امریکاست. هرچند تحولات بعدی نادرستی این تصور را به اثبات رساند، چنین نگرشی خود تأثیر شایانی در سامان‌دهی سیاست خارجی ایران داشت. پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ تکرارگرایی سیاسی از بین رفت و اقتدار جایگزین آن شد.

تصمیم‌گیری در سیاست خارجی نیز برخلاف دوره قبل از کودتا که عمدتاً به نهادهایی محول شده بود که به نوعی و تا حدودی از مشروعیت ملی و سیاسی کافی برخوردار بودند، جای خود را به تصمیمات فردی و یکه‌سالاری شاه داد.

کثرت مراکز تصمیم‌گیری در قبل از کودتا مانع از یک کاسه‌شدن رابطه سیاسی ایران با یکی از قدرت‌ها شد که در نتیجه سیاست موازنه منفی دکتر مصدق را کارساز نمود، اما وقتی که:

به دنبال کودتای ۲۸ مرداد شاه شخصاً کنترل سیاست خارجی ایران را در دست گرفت، طی ده سال آینده دیپلماسی ایران تحت نظارت مشترک امریکا و انگلیس قرار داشت (هوشنگ مهدوی، ۱۳۷۵: ۲۱۹).

تکثر نهادهای سیاسی در داخل موجب می‌شود که اولاً: مناسبات خارجی محدود به یک یا دو کشور نگردد؛ ثانیاً: مصالح ملی از اصول اساسی سیاست خارجی تلقی شود؛ ثالثاً: با توجه به فعل و انفعالات داخلی و خارجی سیاست خارجی تنظیم گردد.

مطابق این اصل دوست دائمی و دشمن دائمی در سیاست خارجی وجود ندارد، بلکه بر اساس تحولات بین‌المللی و منافع ملی دوست‌یابی و دشمن‌گریزی مد نظر دولتمردان قرار می‌گیرد و تعقیب مصالح ملی

یکی روابط دست‌نشاندهی ایران با امریکا، دیگری درآمد فراوانی که از صادرات رو به افزایش نفت به خزانه دولت واریز می‌شد (گازیوروسکی، ۱۳۷۱: ۲۵).

همسو شدن سیاست خارجی شاه با امریکا و غرب، دیپلماسی وی را تابعی از فرایند جنگ سرد قرار داد. به همین دلیل است که به قولی:

شاه اعتقادی به مبارزه با امپریالیسم و استعمار نداشت و از این شعارها هم کمتر استفاده می‌کرد. ایران نقش مهمی در رقابت بین شرق و غرب بازی می‌کرد و موقعیت استراتژیک ایران موجب شده بود که غرب اتحاد ایران را با خود مهم تلقی نماید (زیباکلام، ۱۳۷۵: ۱۱۹-۱۲۳).

اگرچه سیاست خارجی شاه به صورت ساختاری به امریکا و غرب متمایل بود، این مقوله را نباید بدین معنی تلقی کرد که در هر امر ریز و درشتی دقیقاً از سیاست‌های کاخ سفید تبعیت می‌کرد.

به قول زیباکلام، اصطلاح «مه‌ره» در فرهنگ سیاسی ما معرف این طرز تلقی از حکومت‌هایی نظیر شاه است که مطابق دستورهای ارباب یا اربابان عمل می‌کند (همان‌جا: ۱۱۷). دل‌بستگی شاه به امریکا و غرب تابعی از ضرورت‌های داخلی حکومتش بود. همان بحران مشروعیتی که وی را به سوی ایالات متحده متمایل ساخت باعث شد در برخی موارد جهت‌موجه جلوه دادن سیاست خارجی خود در افکار عمومی، دیپلماسی‌اش را مخالف امریکا و در جهت منافع ملی نشان دهد.

تضادهای درونی حکومت شاه در مناسبات با امریکا نیز بازتاب یافته بود؛ لذا مخالفت‌های شاه با امریکا که در برخی از موارد منطبق با منافع ملی به نظر می‌رسید از همین دیدگاه قابل توجه است.

فرد هالیدی در همین خصوص چنین می‌نویسد: شاه به سهم خود می‌کوشید تا عدم توافق‌هایش را با ایالات متحده امریکا بزرگ‌تر از آنچه هست جلوه

می‌پنداشت. رابطه شاه با شوروی تحت‌الشعاع رابطه بلوک غرب و به‌ویژه امریکا با شوروی قرار گرفته بود. رژیم شاه قدرت سیاسی خویش را مرهون تلاش دولت‌های غربی می‌دانست. این دولت‌ها طی سه مرحله حکومتش را تضمین کرده بودند: اولین مرحله در شهریور ۱۳۲۰ بود که پس از پدرش، با صلاح‌دید دولت‌های غربی، بر جایگاه سلطنت تکیه زد. مرحله دوم در بحران آذربایجان رخ داد که شوروی به دنبال اتمام حجت ترومن مبنی بر تهدید استفاده از بمب اتم در صورت خودداری از تخلیه ایران مجبور شد ارتش خود را از مناطق اشغالی خارج سازد (فاتح، ۱۳۵۸: ۳۷۶).

به‌طور کلی ایالات متحده امریکا مشخصاً از سال ۱۹۴۵ میلادی بقای رژیم شاه را تضمین کرده است. مرحله سوم کودتای ۲۸ مرداد بود که امریکا و انگلستان با سقوط دولت ملی و بازگرداندن شاه به سلطنت، اقتدار سیاسی وی را فراهم ساختند.

از این به بعد بود که سرنوشت سیاست خارجی شاه در پیوند با امریکا و غرب قرار گرفت. این عامل، خودمختاری شاه را در مقابل نیروهای سیاسی و اجتماعی داخلی افزایش داد و موجبات گسست سیاست خارجی را از منافع ملی فراهم ساخت. شاه که به کمک سازمان سیا به قدرت بازگشته بود به علت عدم مشروعیت سیاسی و مردمی برای مقابله با نارضایتی‌های اجتماعی به خشونت متوسل شد (بروجردی، ۱۳۷۷: ۵۲).

عدم پاسخگویی شاه به مطالبات اجتماعی موجب شد تا سیاست خارجی‌اش را نیز بر اساس اولویت‌های شخصی و نه منافع جامعه تنظیم کند. در جلوگیری از کاهش خودمختاری حکومت محمدرضا پهلوی و در نتیجه شکاف سیاست خارجی از مصالح اجتماعی دو عامل نقش اساسی داشتند:

حمایت امریکا از او به دلیل دل‌بستگی به خاندان پهلوی نیست، بلکه به این دلیل است که آنها شاه را حافظ منافع امریکا می‌دانند و اگر دولت امریکا از کاندیداهای دیگری حمایت کند ممکن است به سرنوشت دیکتاتور ویتنام جنوبی، نگودین دیم، و سرنوشت دیکتاتور کوبایی، فولجنیسو باتیستا، گرفتار شود. از این جهت در فرصت‌های مختلف بر خصلت غیر قابل اطمینان بودن امریکا تأکید می‌کرد (هالیدی، ۱۳۵۸: ۲۴۲). گسترش رابطه با شوروی به منظور فاصله گرفتن از امریکا صورت گرفت.

گازپوروسکی در این باره چنین می‌نویسد:

اقتصاد ایران که از صادرات فزاینده نفت نیرو می‌گرفت در نیمه ۱۹۶۰ به سرعت گسترش یافت. شاه با اعتمادی فزاینده فشار برای توسعه نظامی را ادامه داد و با تهدید به امضای یک معاهده عدم تجاوز با اتحاد شوروی و یک خرید عمده تسلیحاتی از شوروی در ۱۹۶۷ گام‌هایی برای فاصله گرفتن از امریکا برداشت و شدت رابطه دست‌نشاندهی را کاهش داد (گازپوروسکی، ۱۳۷۱: ۱۹۶).

شاه تلاش می‌کرد با حفظ مناسبات خود با شوروی و کار جدی در درون سازمان اوپک جهت افزایش قیمت نفت و فعال شدن در جنبش عدم تعهد و دیگر مجامع بی‌طرف و انتقادهای پیوسته از غرب و امریکا، با این طرز تلقی که آلت دست امپریالیسم امریکاست مقابله نماید (همان‌جا: ۳۴۸).

اگر سیاست خارجی شاه را متغیر وابسته‌ای فرض کنیم که متأثر از متغیرهای مستقل داخلی بود، گرایش دیپلماسی شاه به امریکا و غرب به صورت روابط دست‌نشاندهی، خود معلول بحران مشروعیت سیاسی بود که بازنگری در سیاست خارجی بدون اهتمام به حل بحران‌های داخلی تنها پاک کردن صورت مسئله محسوب می‌شد. این اقدام آسیب‌پذیری حکومت شاه را در داخل افزایش داد؛ لذا همسو شدن سیاست

دهد تا خود را یک فرمانروای مستقل بنمایاند. او مواضع خود را در مورد قیمت نفت و فروش اسلحه و به گونه‌ای وقیحانه، رد اتهامات اعمال شکنجه به کار می‌گیرد تا بر تم‌های ناسیونالیستی تأکید کند. بخش بزرگی از این‌ها از اهمیت کمتری برخوردار بوده و هست؛ زیرا شاه می‌داند که بدون همکاری دولت امریکا و سرمایه امریکایی بقای رژیم او ممکن نخواهد بود (هالیدی، ۱۳۵۸: ۲۴۳).

اگرچه رژیم شاه برای مقابله با بحران مشروعیت سیاسی امریکا را تکیه‌گاه مناسبی در سیاست خارجی یافته بود، این اصل در کنار سیاست‌های سرکوب‌گرایانه داخلی صرفاً به بیگانه شدن نیروهای اجتماعی و روشن‌فکران از حکومت کمک کرد؛ زیرا سنت نیرومند خلع ید کردن از خارجی که در فرهنگ سیاسی ایران ریشه‌ای عمیق دارد و همچنین زنده ماندن خاطره کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، همسویی با خارجیان و شرمساری ملی ناشی از آن، در نظر روشن‌فکران به صورت نقطه ضعفی درآمد (بروجردی، ۱۳۷۷: ۵۹). همین عامل نیاز به بازنگری را در سیاست خارجی نزد شاه ایجاب کرد. همان طوری که روابط دست‌نشاندهی، دیپلماسی وی را در تعارض با منافع ملی قرار داد، افزایش درآمد نفت - که افزایش خریدهای تسلیحاتی را به دنبال داشت - شاه را امیدوار ساخت که بتواند سیاست‌های مستقل‌تری را در قبال ایالات متحده امریکا در پیش گیرد و در نتیجه تا حدودی از تنفر عمومی نسبت به حکومتش بکاهد و آسان‌تر بتواند برنامه‌های داخلی‌اش را اجرا کند؛ زیرا به قول بروجردی:

دولتش برای اداره دستگاه صنعتی خویش، که به سرعت گسترش می‌یافت، سخت به فن‌سالاران و دیوان‌سالاران متکی بود (همان‌جا: ۵۸).

شاه سرانجام این واقعیت را به‌خوبی دریافت که



حتی تحول اوضاع داخلی یا خارجی ایران بستگی به این داشت که حکومت جمهوری خواهان یا دمکرات‌ها در امریکا بر سر کار باشند. هر وقت جمهوری خواهان زمام امور را در دست می‌گرفتند رژیم شاه احساس راحتی می‌کرد و به قدرت‌نمایی و خشونت در داخل کشور می‌افزود، اما همین که دمکرات‌ها روی کار می‌آمدند احساس خطر می‌کرد و می‌کوشید خودش را با سیاست دمکرات‌ها تطبیق دهد، در داخل کشور فضای باز سیاسی به وجود آورد. این وضع را هنگام ریاست جمهوری جان کندی در سال‌های ۱۳۳۹-۱۳۴۱ و جیمی کارتر در سال‌های ۱۳۵۵-۱۳۵۷ مشاهده می‌کنیم، اما جانسون به علت جنگ با ویتنام - اگرچه او به حزب دمکرات تعلق داشت- در سیاست خارجی از جمهوری خواهان محافظه‌کارتر بود (هوشنگ مهدوی، ۱۳۷۵: ۲۴۶).

گرایش شاه به جمهوری خواهان و ترس از پیروزی دمکرات‌ها در انتخابات نشانگر بحران مشروعیت سیاسی حکومت بود. هرچه وی در سیاست خارجی به دور از ملاحظات داخلی به امریکا نزدیک‌تر می‌شد به همان نسبت سیاست‌های داخلی‌اش نیز تابعی از تحولات سیاسی و درونی امریکا قرار می‌گرفت و در واقع فاصله سیاست خارجی را با مصالح اجتماعی افزایش می‌داد.

دخالت شاه در انتخابات داخلی امریکا به نفع جمهوری خواهان، ترس وی را از بحران‌های داخلی تبیین می‌کند؛ زیرا کارتر، نامزد حزب دموکرات، از یک‌طرف شعار حقوق بشر را اعلام کرده بود و از سوی دیگر خواهان تجدید نظر در فروش تسلیحات و جنگ‌افزار به شاه بود که این هر دو خوشایند حکومت پهلوی نبود (همان‌جا: ۴۶۱). به همین منظور بود که شاه به اردشیر زاهدی، سفیرش در واشنگتن، دستور داد تا به بودجه انتخاباتی جرالد فورد کمک مالی بدهد. اما دمکرات‌ها از این موضوع آگاه شدند و برژینسکی، رئیس آینده شورای امنیت

خارجی با منافع ملی به‌طور اصولی تنها زمانی تحقق می‌یافت که تضادهای درونی حکومت حل و فصل می‌شد و نیروهای فکری و اجتماعی و سیاسی در اداره کشور سهیم می‌گشتند، اما شاه بنا بر اظهارات بروجردی:

به‌عنوان مظهر دستگاه نو پدرسالار نمی‌توانست به روشن‌فکران که در اثر تجربه مصدق به آنان بدگمان شده بود، اختیارات زیادی بسپارد. گویی شاه شعار رئیس‌جمهور مکزیک، پورفیزیودیاس (Porfiriodiaz) را به عاریت گرفته بود که می‌گفت به بوروکراسی احتیاج است ولی به سیاست نه (بروجردی، ۱۳۷۷: ۵۶-۵۸).

جدی بودن بحران مشروعیت به حدی بود که امریکائیان آسیب‌پذیری حکومت شاه را دریافتند و در صدد برآمدند از طریق متقاعد کردن رژیم به اصلاحات ارضی، از شدت بحران موجود بکاهند. این امر شاه را قادر می‌ساخت از خود یک رهبر مترقی بسازد و به این ترتیب پشتیبانی مردمی مخالفان خود را تضعیف سازد (گازیوروسکی، ۱۳۷۱: ۳۱۱).

ناهماهنگی بین توسعه اقتصادی و سیاسی که پس از اصلاحات ارضی به دلیل رشد فزاینده طبقه متوسط مخالف شدت گرفت، همچنان سیاست خارجی شاه را در پیوند با امریکا و غرب نگه داشت و از ملاحظات منافع ملی دور کرد، اما از آنجایی که سیاست خارجی امریکا در مقایسه با ایران مطابق منافع ملی کشورش بود، تغییرات آن نیز تابع فرایندهای داخلی قرار داشت و در نتیجه سیاست داخلی و خارجی شاه را تحت تأثیر قرار می‌داد و در بعضی از موارد با مشکلات جدی نیز مواجه می‌ساخت. از همین منظر است که برای رژیم محمدرضا پهلوی سرنوشت انتخابات داخلی امریکا مهم قلمداد می‌شد. هوشنگ مهدوی این واقعت را چنین خاطر نشان می‌سازد:

کانون منازعات ابرقدرت‌ها قرار داده بود و اتفاقاً اولین زورآزمایی دو قدرت در این منطقه صورت گرفت:

از نظر امریکایی‌ها اگر روس‌ها تصمیم می‌گرفتند نفت ایران را به‌طور مستقیم تحت کنترل خود درآورند تعادل مواد خام در جهان جداً آسیب می‌دید و این موضوع برای اقتصاد جهان غرب خسران جدی بود. درحالی‌که ترومن مقابله با شوروی در ایران را به هر قیمتی ارزشمند تلقی می‌کرد استالین نیز اهمیت استراتژیکی نفتی ایران را برای امنیت و آمال آتی اتحاد شوروی ضروری می‌دانست (روبین، ۱۳۶۳: ۳۲-۳۳).

روس‌ها معتقد بودند که همسایگان آنها یا باید برده و مطیع آنها باشند و یا دشمن آنان به شمار آیند (فونتن، ۱۳۶۹: ۳۵۶).

اما بالاخره استالین در نخستین آزمایش این قاعده که در قضیه آذربایجان ایران اتفاق افتاد مجبور به عقب‌نشینی شد؛ زیرا او از لنین آموخته بود که: کسی که فقط پیشروی را یاد گرفته و عقب‌نشینی در شرایط سخت را بلد نباشد درجنگ پیروز نخواهد شد (هوشنگ مهدوی، ۱۳۷۵: ۱۴۶).

بحران آذربایجان از نظر قرار گرفتن ایران در بلوک غرب نقطه عطفی به شمار می‌آید. از این پس ایران یکی از ستون‌های اصلی دفاعی غرب در خاورمیانه گردید. اندکی پس از این بود که مشمول اصل چهار ترومن قرار گرفت. رئیس‌جمهور امریکا اهداف این برنامه را که تلویحاً نفوذ شوروی را در مناطق مهمی همچون ایران به مبارزه می‌طلبد چنین اعلام می‌دارد:

ما با یک برنامه شجاعانه برای اینکه پیشرفت‌های علمی و صنعتی خود را در اختیار مناطق عقب‌مانده جهان قرار بدهیم این دوره را آغاز می‌کنیم تا مناطق مزبور به سهم خود به پیشرفت نایل گردند. به عقیده من، ما می‌توانیم ملت‌های صلح‌دوست را از علوم و فنون خود برخوردار سازیم و سرمایه‌گذاری در مناطقی را که فاقد پیشرفت هستند گسترش

ملی در حکومت کارتر، رفتار زاهدی را «مایه ننگ» نامید (منجر، ۱۳۷۱: ۵۳۰).

بنابراین با پیروزی دموکرات‌ها حکومت شاه عملاً با مهم‌ترین مشکل بین‌المللی در موضوع حقوق بشر مواجه گردید و به‌شدت از اعتبار آن در محافل جهانی کاسته شد.

درواقع دوستی و وابستگی به امریکا بود که حکومت شاه را از قضاوت و انتقاد نهادهای مختلف بین‌المللی دور نگه داشته بود و این همان بحران بین‌المللی بود که در کنار بحران‌های قبلی، سقوط حکومت شاه را سرعت بخشید و انقلاب اسلامی را موجب شد.

### ب) آثار جنگ سرد و تنش‌زدایی بر سیاست خارجی شاه

در کنار عامل داخلی بحران مشروعیت که سیاست خارجی شاه را در پیوند نزدیکی با امریکا و غرب قرار داد، ترس از نفوذ کمونیسم شوروی، به‌عنوان اساسی‌ترین عامل خارجی، این مقوله را شدت بخشید. شوروی و امریکا از جمله قدرت‌هایی بودند که پس از جنگ جهانی دوم با ایدئولوژی‌های متفاوت در صحنه سیاسی و نظامی جهان ظاهر شدند و از این پس جنگ سردی در قاموس تاریخ شکل گرفت و فعل و انفعالات بین‌المللی را تحت‌الشعاع خود قرار داد. این جنگ سرد در دو زمینه اساسی نمود بارزی داشت که عبارت‌اند از:

مسابقه تسلیحاتی، دسته‌بندی‌ها و پیمان‌های مختلف بین‌المللی. هر پیمان و قرارداد به یکی از دو بلوک تعلق داشت و به نوعی تهدیدی برای طرف مقابل محسوب می‌شد. پیمان نظامی ناتو به رهبری امریکا و پیمان نظامی ورشو به زعامت شوروی عمده‌ترین اشکال این دسته‌بندی را شامل می‌شدند.

موقعیت راهبردی ایران بیش از پیش این کشور را

رهنامه (دکترین) نیکسون نیز ایران را در جهت جنگ سرد مورد توجه قرار می‌داد؛ بنابراین ایالات متحده با تسلیح سنگین دست‌نشانندگان خود در جهان سوم و تشویق آنان به نبرد با کشورهای وابسته به شوروی، در تلاش بود از درگیری مستقیم با اتحاد شوروی پرهیز کند. ایران به علت اهمیت راهبردی و سیاست بی‌طرفی در منازعه اعراب و اسرائیل، کانون عمده رهنامه نیکسون شد و در نتیجه ایالات متحده مقادیر زیادی سلاح‌های پیچیده به ایران فروخت و شاه را تشویق کرد که به صورت پلیسی از منافع امریکا در مقابل متحدان شوروی در منطقه حمایت کند (فرمانروایان، ۲۵۳۵: ۵۴). هرچند کمک‌های نظامی و اقتصادی گسترده ایالات متحده، به حکومت شاه علی‌رغم انگیزه‌هایش، در رشد جدید ایران تأثیر زیادی داشت و از طرفی کشور ما را از مطامع سیاسی و نظامی حریف قدرتمندی همچون شوروی رهایی بخشید، وابستگی شدید ایران به ایالات متحده در این زمان، برقراری هرگونه تعادل واقعی را با دو قدرت جهانی غیرممکن ساخت.

به‌زودی با آغاز تنش‌زدایی در دهه ۱۹۶۰ سیاست خارجی ایران نیز در این زمینه شروع به تغییر کرد (هوشنگ مهدوی، ۱۳۷۵: ۲۹۸-۲۹۹). از نخستین آثار این تنش‌زدایی بهبود روابط ایران و شوروی با حفظ تقویت مناسبات ایران با جهان غرب بود (همان‌جا: ۴۰۳). ریچارد نیکسون اعلام کرد تنش‌زدایی منجر به رها کردن ایران در برابر اتحاد شوروی نخواهد شد و نگرانی‌های شاه را در این زمینه برطرف ساخت و تأکید کرد که همچنان به همکاری با ایران در تقویت بنیه دفاعی‌اش ادامه خواهد داد (استمپل، ۱۳۷۷: ۴۰۳). بر اثر سیاست‌های تنش‌زدایی بین ابرقدرت‌ها، در پانزده سال آخر عمر رژیم شاه، روابط ایران و شوروی بسیار حسنه بود.

دهیم (فردوست، ۱۳۷۱: ۵۳۰).

در واقع، پس از کودتای ۲۸ مرداد، امریکا در صدد برآمد بقایای کمونیسم را در ایران از بین ببرد. ایران مهم‌ترین حلقه در کمربند امنیتی، یا «کمربند بهداشتی» بود که امریکا پیرامون مناطق نفوذ شوروی ایجاد کرد و از مهم‌ترین مراکزی تلقی می‌شد که باید راه توسعه‌طلبی کمونیسم را مسدود می‌کرد (همان‌جا: ۵۳۲). امریکا و غرب، با ایجاد دیکتاتوری محمدرضا، هم راه توسعه‌طلبی شوروی را سد کردند، هم نفت ایران را چپاول کردند و هم امنیت شاهراه نفتی جهان غرب را تأمین نمودند. امریکا به‌شدت به حفظ جبال زاگرس علاقه داشت و آن را عمده‌ترین سد راه پیشرفت شوروی به خوزستان و خلیج فارس تلقی می‌کرد (آموزگار، ۱۳۷۶: ۳۰۶). درگیر شدن شاه در منازعات جنگ سرد ابرقدرت‌ها و طرف‌داری از بلوک غرب، در دو زمینه نمود یافت: یکی شرکت در پیمان‌های منطقه‌ای و دیگر تجهیز به سلاح‌های پیشرفته و مدرن که تحت‌الشعاع مسابقه تسلیحاتی ابرقدرت‌ها قرار داشت. استدلال شاه در برابر منتقدان این سیاست چنین بود:

ایران در مرزهای شمال و غربی خود با دشمنان قوی پنجه‌ای روبه‌روست و بازداشتن آنها از مبادرت به هرگونه ماجراجویی جز از طریق دسترسی به سلاح و جنگ‌افزار مؤثر امکان‌پذیر نیست (فردوست، ۱۳۷۱: ۵۳۴).

شرکت ایران در پیمان بغداد در سال ۱۳۳۴ش / ۱۹۵۵ م که بعد از خروج عراق «پیمان سنتو» خوانده شد، در واقع دنباله پیمان ناتو به شمار می‌رفت و ایران را در صف‌بندی نظامی ابرقدرت‌ها قرار می‌داد؛ زیرا از این طریق راه نفوذ شوروی را به جنوب (از طریق ایران) به خاورمیانه (از طریق ایران و عراق) و به هندوستان و بحر عمان (از طریق پاکستان) سد می‌کرد (گازبیوروسکی، ۱۳۷۱: ۱۷۵).

رژیم در زمینه‌های مختلف از جمله مسئله حقوق بشر با یک مشکل اساسی روبه‌رو شد و با آغاز چهارمین بحران، مشروعیت و اعتبار بین‌المللی حکومت در صحنه جهانی زیر سؤال رفت و همین امر به مخالفان داخلی جسارت بیشتری بخشید. آنچه سقوط حکومت شاه را شتاب داد توأم شدن بحران سیاست خارجی شاه با بحران اقتصادی، به‌عنوان سومین بحران بود که از اندکی قبل رو به شدت گذاشته بود؛ بنابراین هنگامی که هیچ تکیه‌گاه دیگری برای حکومت شاه باقی نمانده بود شیرازه آن از هم گسست و مخالفان با وارد آوردن ضربات پی‌درپی به عمر آن خاتمه بخشیدند؛ زیرا هنگامی که در سیاست خارجی خود با بحران حقوق بشر مواجه شده بود، سال‌ها بود که با از دست دادن پایگاه‌های اجتماعی و سیاسی خود در میان محافل مذهبی و روشن‌فکری، راه‌های بازگشت به سوی طیف‌های گوناگون مردمی را سد کرده بود.

#### منابع

- آبراهامیان، یرواند (۱۳۷۸)، *ایران بین دو انقلاب*، ترجمه احمد گل محمدی و محمدابراهیم فتاحی، نی، تهران؛
- آموزگار، جهانگیر (۱۳۷۶)، *فراز و فرود دودمان پهلوی*، ترجمه اردشیر لطفعلیان، مرکز ترجمه و نشر کتاب؛
- استمپل، جان‌دی (۱۳۷۷)، *درون انقلاب ایران*، ترجمه منوچهر شجاعی، نگارش؛
- افشار یزدی، محمود (۱۳۵۸)، *سیاست اروپا در ایران*، ترجمه ضیاءالدین دهشیری، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار یزدی، تهران؛
- الموتی، ضیاءالدین (۱۳۷۰)، *فصولی از تاریخ مبارزات سیاسی و اجتماعی ایران*، بخش، تهران،
- ایرانسکی، وتری-س، م پاولویچ (۱۳۵۷)، *سه مقاله درباره انقلاب مشروطیت ایران*، ترجمه م. هوشیار، شرکت سهامی کتاب‌های جیبی با همکاری انتشارات امیرکبیر، تهران؛
- بروجردی، مهرزاد (۱۳۷۷)، *روشن‌فکران ایرانی و غرب*، ترجمه جمشید

تنش‌زدایی از فشار تأثیرات بین‌المللی در سیاست خارجی ایران کاست. ایالات متحده می‌خواست خود را کمتر به سیاست داخلی ایران مشغول سازد و بیشتر به قدرت ایران به عنوان متحد بیندیشد. درگیری در جنوب شرق آسیا و آغاز کوشش برای تنش‌زدایی توجه مقامات امریکا را از جهان در حال رشد منحرف کرد؛ در نتیجه شاه در برقراری روابط دوستانه با شوروی گام‌های اساسی برداشت. تأسیس کارخانه ذوب آهن در اصفهان در قبال دریافت گاز طبیعی ایران از مزایای اقتصادی این رابطه برای طرفین بود. از طرفی، سیاست تنش‌زدایی به شاه کمک کرد به شوروی اعلام کند که هیچ کشور خارجی‌ای (امریکا) مجاز نخواهد بود در خاک ایران پایگاه نظامی ایجاد کند (هوشنگ مهدوی، ۱۳۷۵: ۲۵۶).

در خاتمه چنین به نظر می‌رسد که تنش‌زدایی و کاسته شدن از شدت جنگ سرد بین ابرقدرت‌ها موجب شد تا نیمه مخفی حکومت شاه، یعنی سرکوب و استبداد داخلی و نقض حقوق بشر که تحت‌الشعاع جنگ سرد واقع شده بود، بیش از گذشته برای جهانیان و حتی برخی از محافل داخلی امریکا برملا شود.

#### نتیجه‌گیری

به‌طور کلی می‌توان نتیجه گرفت از آنجایی که حکومت شاه جایگاه تکیه زدن بر نیروهای اجتماعی را نداشت و در نتیجه از یک تضاد درونی رنج می‌برد، سیاست خارجی‌اش نیز عمدتاً در تقابل با خواست ملی قرار گرفته بود و ضعف ساختاری حکومت، دیپلماسی شاه را تابع ملاحظات بین‌المللی قرار داده بود. به همین دلیل، هنگامی که مصالح و منافع بین‌المللی امریکا ایجاب نمود تا تغییراتی در روش‌های حکومتی شاه صورت بگیرد و اندکی از اقتدارگرایی آن کاسته شود،

- شیرزادی، ج ۲، فرزاد، تهران؛  
پهلوی، محمدرضا (۱۳۷۱)، پاسخ به تاریخ، به کوشش شهیار ماکان،  
شهرآب، تهران؛  
جامی (۱۳۶۷)، گذشته چراغ راه آینده است، ققنوس، تهران؛  
خامه‌ای، انور (۱۳۶۳)، خاطرات (فرصت بزرگ از دست رفته)، ج ۲، هفته؛  
رایس، سرسیسل اسپرینگ (۱۳۷۵)، نامه‌های خصوصی، ترجمه جواد  
شیخ‌الاسلامی، اطلاعات، تهران؛  
روبین، باری (۱۳۶۳)، جنگ قدرت‌ها در ایران، ترجمه محمود مشرفی،  
آشتیانی، تهران؛  
روحانی، فواد (۱۳۵۳)، تاریخ ملی شدن صنعت نفت ایران، فرانکلین،  
تهران؛  
زیباکلام، صادق (۱۳۷۵)، مقدمه‌ای بر انقلاب اسلامی، روزنه، تهران؛  
شمیم، علی اصغر (۱۳۷۴)، ایران در دوره سلطنت قاجار، مدبّر، تهران؛  
طلوعی، محمود (۱۳۶۷)، از لنین تا گورباچف، انتشارات تهران؛  
فاتح، مصطفی (۱۳۵۸)، پنجاه سال نفت ایران، پیام، تهران؛  
فردوست، حسین (۱۳۷۱)، ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، اطلاعات،  
تهران؛  
فرمانفرماتیان، حافظ (۲۵۳۵)، تحلیل تاریخی سیاست خارجی ایران از آغاز  
تا امروز، ترجمه اسماعیل شاکری، مجموعه مطالعات بین‌المللی دانشگاه  
تهران، مرکز مطالعات عالی بین‌المللی، تهران؛  
فوران، جان (۱۳۷۷)، مقاومت شکننده، تاریخ تحولات اجتماعی ایران از  
صفویه تا سال‌های پس از انقلاب اسلامی، ترجمه احمد تدین، مؤسسه  
خدمات فرهنگی رسا؛  
فونتن، آندره (۱۳۶۹)، تاریخ جنگ سرد، ترجمه هوشنگ مهدوی، ج ۱،  
طرح نو، تهران؛  
کاتوزیان، (محمدعلی) همایون (۱۳۷۹)، اقتصاد سیاسی ایران از  
مشروطیت تا پایان سلسله پهلوی، ترجمه محمدرضا نفیسی و کامیاب  
عزیزی، مرکز، تهران؛  
\_\_\_\_\_ (۱۳۸۰)، دولت و جامعه در ایران (انقراض قاجار و استقرار  
پهلوی)، ترجمه حسن افشار، مرکز، تهران؛  
کی استوان، حسین (۱۳۲۷)، سیاست موازنه منفی در مجلس چهاردهم،  
ج ۱، مظفر؛  
گازیوروسکی، مارک جی (۱۳۷۱)، سیاست خارجی امریکا و شاه،  
ترجمه فریدون فاطمی، مرکز، تهران؛  
مخبر، عباس [ ترجمه ] (۱۳۷۸)، سلسله پهلوی و نیروهای مذهبی به  
روایت تاریخ کمبریج، طرح نو، تهران؛  
میلانی، محسن (۱۳۸۱)، شکل‌گیری انقلاب اسلامی از سلطنت پهلوی تا  
جمهوری اسلامی، ترجمه مجتبی عطارزاده، گام نو، تهران؛  
نجاتی، غلامرضا (۱۳۷۹)، تاریخ سیاسی بیست و پنج ساله ایران (از کودتا  
تا انقلاب)، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا؛  
هالیدی، فرد (۱۳۵۸)، دیکتاتوری و توسعه، ترجمه علی طلوع و محسن  
یلغانی، علم، تهران؛  
هوشنگ مهدوی، عبدالرضا (۱۳۶۴)، تاریخ روابط خارجی ایران ( از  
ابتدای دوران صفویه تا پایان جنگ جهانی دوم)، امیرکبیر، تهران؛  
\_\_\_\_\_ (۱۳۷۵)، سیاست خارجی ایران در دوره پهلوی (۱۳۰۰-۱۳۵۷)،  
البرز، تهران. ■